



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۰ / ۱۸
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	انواع نسبت با امام علیه السلام			
عنوان ۴	معیت؛ لازمه شهادت امام علیه السلام			
عنوان ۵	وئیت با امام؛ سرچشمه وحدت ارادی			
عنوان ۶	جایگاه مأموم در تقویت حضور اجتماعی امام علیه السلام			
عنوان ۷	رحمت مکتوب و تمایز مقام خلق و امر			
عنوان ۸	خلق و امر: دو ساحت تدبیر الهی			
عنوان ۹	مبنای مالکیت در اقتصاد اسلامی و نقد دیدگاه سکولار			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در آغاز سخن، به دو نوع از انواع رحمتی که در قرآن کریم به آن پرداخته شده، اشاره و بیان کردیم که نوع اول، رحمت ابتدایی بود. این رحمت را برای خدای متعال، ذاتی دانستیم و تأکید کردیم که ذات الهی، اقتضای این رحمت را دارد. نوع دوم رحمت، رحمت غایی بود که مخصوص مؤمنانی است که از فرصت رحمت ابتدایی، بهره وافی بجویند و خویشان را در مسیر کمال الهی قرار دهند.

انواع نسبت با امام علیه السلام

این نکته را نیز باید عرض کنیم که این انتقال از رحمت رحمانی به رحمت رحیمی، یا به تعبیری، از رحمت ابتدایی به رحمت غایی، تنها با تبعیت از امام الهی، صورت می گیرد. امام الهی، خود، شامل کتاب و میزان است، چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^۱؛

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم.

هریک از این دو به نوعی امامند؛ منتها کتاب، امام نظری است و امام معصوم و خارجی، امام عملی است. به عبارت دیگر، کتاب و امام، هر دو هدایتند؛ منتها قرآن کریم و کتاب، هدایت قولی است و امام، هدایت عملی. اینها تعبیری هستند که هر دو با هم متطابقند. در قرآن کریم، عبارتی بسیار جالب است که امام معصوم را «شاهد بر کتاب» می‌داند و این «شاهد بر کتاب» بودن، اهمیت بسیاری دارد؛ یعنی هر دو بر هم تطابق دارند، منتها آن که می‌تواند میزان تبعیت از کتاب باشد و معلوم کند که آیا این کاری که می‌کنیم، مطابق با کتاب است یا نه، امام است. لذا هم کتاب به این معنا کتاب است و اما امامت کتاب متوقف بر امامت امام معصوم است؛ لذا دو آیه ۱۷ و ۱۸ سوره «هود» به این معنا پرداخته که:

﴿أَقَمْنِ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالِئِنَّاءُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾

آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهی از سوی او می‌باشد، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود [گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد؟! آنها (حق طلبان و حقیقت جویان) به او [که دارای این ویژگی‌هاست،] ایمان می‌آورند! و هر کس از گروه‌های مختلف به او کافر شود، آتش، وعده‌گاه اوست! پس، تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت! ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند! * چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟! آنان [روز رستاخیز] بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، درحالی‌که شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می‌گویند: «اینها همانها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند! ای لعنت خدا بر ظالمان باد!».

ضمیر در «شاهد منه» به رسول الله صلی الله علیه و آله باز می‌گردد. عرض کرده‌ایم که در قرآن کریم، دو حرف است که دلالت بر یک نوع نسبت مهم و اساسی دارد؛ یعنی هر یک از این دو بر یک ربط بین امام و مأموم، دلالت دارد:

➤ یک نوع انتساب و ربط به امام که «مع» بر آن دلالت دارد.

➤ یک نوع انتساب به امام که «من» بر آن، دلالت می‌کند.

معیت؛ لازمه شهادت امام علیه السلام

در یک جا می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^۱ و «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ»^۲ و یا «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»^۳. «معیت» با رسول الله صلی الله علیه و آله که شایسته بحث و تفسیر بسیار است و باید درباره آن، بحث و آن را تبیین کرد. البته رسول در اینجا «بما هو امام»، مورد نظر است و بنابراین، «معیت با امام» است که اهمیت دارد. در صلوات «شعبانیه» می‌خوانیم: «اللهم صل علی محمد و آل محمد الفلک الجاریه ... اللّٰهم لهم لاحق» که «لازم لهم»، به معنای «معیت» است.

۱. سوره فتح: ۲۹.

۲. سوره مزمل: ۲۰.

۳. سوره هود: ۱۱۲.

لازمه شهادت و شاهد بودن امام، «معیت» است؛ یعنی چون امام شاهد بر حق و علامت حق است، باید «مع الإمام» بود: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۱. اگر فرصتی پیش آمد، توضیح خواهیم داد که این شهادت چه گستره‌ای از معنا را دارد و امام چگونه شاهد است. همین شهادت با میزانیت امام، هر دو با هم متحدند. چرا شاهد است؟ چون میزان است. اوست که می‌توان بر اساس آن سنجید که آیا این کاری که می‌کنیم، حق است و با کتاب، تطابق دارد یا نه؟ کتاب، امام است؛ اما میزان، امام معصوم و خارجی است که طبق آیات قرآن، شاهد بر کتاب است مانند آیه:

﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾^۲

که نفرمود فقط کتاب نازل کردیم، بلکه «مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ». یا آیه کریمه:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً﴾^۳

ما تورات را نازل کردیم درحالی‌که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می‌کردند؛ و [همچنین] علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، دآوری می‌نمودند.

امام، شاهد بر کتاب است؛ یعنی اگر تنها باشد، هرکس می‌گوید آنچه می‌گویم، مطابق قرآن است، پس از کجا باید صحت آن سنجیده شود؟ اگر با امام، تطابق کرد، معلوم می‌شود که مطابق کتاب است و اگر با امام معصوم که در خارج، امامت می‌کند، تطابق نکرد، مطابق با کتاب هم نیست. این شاهد بر مطابقت یا عدم مطابقت قول و فعل با کتاب است. «میزان بودن امام» نیز همین است و در روایت داریم: «على الميزان»^۴. و جالب است که در تفسیر آیه کریمه: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۵ روایتی وارد شده که می‌فرماید: «الْمَوَازِينُ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ»^۶؛ موازین قسط در روز قیامت، مثل ترازوهای دنیوی نیست که در وسط صحرای محشر بگذارند و افراد را با آنها وزن کنند؛ بلکه خود امام است؛ هرکس با امام، تطابق می‌کند، صداقتش تأیید می‌شود. در تفسیر آیه: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾^۷ هم در روایت «کافی» آمده که: «فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَاهُ»^۸. البته این معنا در خود آیه آمده و این هم تفسیر آیه است.

۱. سوره آل عمران: ۵۳.

۲. سوره حدید: ۲۵.

۳. سوره مائده: ۴۴.

۴. «حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» قَالَ: هُوَ وَاللَّهُ عَلَى الْمِيزَانِ وَالصِّرَاطِ»؛ [بصائر الدرجات؛ ج ۱، ص ۱۷۹].

۵. «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود؛ و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل [کار نیک و بدی] باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم؛ و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم»؛ [سوره انبیاء: ۴۷].

۶. التوحید؛ ص ۲۶۸.

۷. «و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دورا از چهره‌شان می‌شناسند»؛ [سوره اعراف: ۴۶].

۸. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب معرفة الإمام، ح ۹.

منیت با امام؛ سرچشمه وحدت ارادی

«معیت با امام»، نتیجه «شاهد بودن» امام است که باید «مع الإمام» بود. اما یک نسبت دیگر هم داریم که «من الإمام» بودن است؛ یعنی اصلاً من آنچه اراده می‌کنم و عمل اختیاری و اراده خودم را از او می‌گیرم. در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم: «أمری لأمرکم سلیم» یا «أمری لأمرکم متبع»؛ امر من دنباله امر شماست؛ اراده من دنباله اراده شماست. این اهمیت بسیاری دارد و بحث «علم الاجتماع» بسیار دقیقی را در خود، نهفته دارد که اگر فرصتی دست داد، خواهیم گفت که آنچه جامعه اسلامی را درست می‌کند و سامان می‌بخشد، تبعیت در اراده از اراده امام است؛ یعنی وقتی امام اراده می‌کند، به دنبال او اراده کنیم و اراده‌ای فوق اراده او و مستقل از اراده او نداریم. اراده ما تابع اراده اوست. این تبعیتی که در ادعیه و زیارات آمده، از «من» بودن، سرچشمه می‌گیرد و آدم «من الإمام» می‌شود و وقتی «من الإمام» شد، یک نوع وحدت بین مأموم و امام به وجود می‌آید، به گونه‌ای که هر جا امام بود، او هم هست و هر جا امام نبود، او هم نیست. در قیامت نیز همین حالت جلوه می‌کند که امام هر جا می‌رود، کسانی که از او تبعیت می‌کردند نیز به همان جا می‌روند. این «منیت» که در آیه کریمه آمده، به همان معناست:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾^۱

و هنگامی که طالوت [به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و] سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آنها [که به هنگام تشنگی،] از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند».

شاهد ما در عبارت: ﴿فَلَيْسَ مِنِّي﴾ است؛ چون طالوت هم امام بوده.

پرسشگر: ...

معظم‌له: بله، «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۲ سازگاری بیشتر با «منیت» دارد تا «معیت». البته «معیت» هم در آن هست اما در حقیقت، «معیت» از «منیت»، نشأت می‌گیرد و نتیجه «من الإمام» بودن، «معیت الإمام» است. این وقتی «من الإمام» بود؛ یعنی اراده‌اش تابع امام شد و فعل اختیاری‌اش از امام، نشأت گرفت، «مع الإمام» می‌شود و «معیت»، نتیجه «من الإمام» بودن می‌شود. روایات بسیاری داریم که به «منیت»، اشاره کرده‌اند؛ مثل: «شیعتنا منّا خلُقوا من فاضل طينتنا يحزنون لحزننا ويفرحون لفرحنا»^۳ یا «سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۴ یا «مَنْ عَشَنَّا فَلَيْسَ مِنَّا»^۵ یا «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ

۱. سوره بقره: ۲۴۹.

۲. سوره اسراء: ۷۱.

۳. در حقیقت این عبارت ترکیبی از سه روایت است: ۱. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَ لَنَا شَيْعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرْحَانَا وَيَحْزَنُونَ لِحَزْنَانَا وَيَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ فِينَا فَأُولَئِكَ مِنَّا وَهُمْ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ»؛ [تصنيف غرر الحكم ودرر الکلم؛ ص ۱۱۷]. ۲. در حدیثی پیامبر ﷺ خطاب به امام علی علیه السلام آمده: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَطِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي وَشَيْعَتُكَ خُلُقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا»؛ [روضة الواعظین؛ ج ۲، ص ۲۹۶]. ۳. و در حدیثی آمده: «وَنَحْنُ نُورٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَشَيْعَتُنَا مِنَّا»؛ [دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۵۰].

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۲، ص ۶۴.

۵. دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۲۸.

یَوْمٍ^۱. اینها بسیار مهم است و یک مجموعه معرفی و منظومه‌ای به هم پیوسته‌ای است که جامعه اسلامی را تفسیر می‌کند. جامعه اسلامی باید «من الإمام» باشد و جامعه‌ای، اسلامی است که «من الإمام» باشد. وقتی «من الإمام» بود، دیگر «من غشنا» در او نیست؛ وقتی «من الإمام» شد، دیگر رهاشده نیست که «لا یحاسب نفسه»؛ بلکه «خود حسابگری» و «محاسبه از خویشتن»، رسم آنها می‌شود. اینها و «یحزنون لحزننا و یفرحون لفرحنا» همه از نتایج برخاستن از امام است.

جایگاه مأموم در تقویت حضور اجتماعی امام علیه السلام

گفته‌ایم که از اوایل نوجوانی در این جمله، متحیر بودیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌اش به عثمان بن حنیف می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِفُرْصَتِهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقَّةٍ وَسَلَاحٍ^۲».

«أعینونی» یعنی چه؟ ما چگونه می‌توانیم امیرالمؤمنین علیه السلام را کمک کنیم؟ با عفت و سداد خودمان. من اگر عفت و سداد داشتم یا ورع و اجتهاد داشتم، چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام را کمک می‌کنم؟ او چه نیازی به کمک من دارد؟ بله، نفس امام، نفسی است که همه ما را به خود می‌آویزد و ما با تبعیت از امام، خود را به او آویخته می‌دانیم. اما وقتی سستی کنیم و تقوا و ورعمان، یا اجتهاد و تلاشمان کم باشد، بر امام، سنگین می‌شویم و به تعبیری، حضور اجتماعی امام، ضعیف و کم‌رنگ می‌شود. اگر شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جوامع شیعی، همه باتقوا، باورع و پرتلاش باشند، حضور اجتماعی آن حضرت هم قوی می‌شود و شخصیت جمعی‌اش محکم‌تر می‌گردد و ما شخصیت جمعی علی بن ابی طالب علیه السلام را با تبعیت از او و عمل به ورع، اجتهاد، عفت و سداد، قوت می‌بخشیم. علی بن ابی طالب علیه السلام یک شخصیت امامتی خاص به خودش دارد؛ اما اگر این شخصیت بخواهد در مأموم، جلوه و گسترش اجتماعی پیدا کند، مأموم باید خود را مثل امام کند تا «من الإمام» شود. این «من الإمام» شدن هم «أعینونی» دارد و اگر اعانت کردیم، «من الإمام» می‌شویم و وقتی «من الإمام» شدیم، «معیت با امام»، نتیجه آن است. در آیه هم می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ أَطَاعَتْ» در اینجا همان «من الإمام» بودن است «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۳». «یطع» همان «من الإمام» بودن را درست می‌کند که اراده‌اش تابع امام می‌شود.

رحمت مکتوب و تمایز مقام خلق و امر

بحث ما به اینجا رسید که یک رحمت ذاتی داریم که ذات الهی است و با تشریع به وجود نمی‌آید؛ بلکه برای خدای متعال، ذاتی است؛ همین فیض عام اوست که ذاتی است. اما یک نوع رحمت هم داریم که با «کتابت» می‌آید. در اواخر دعای «کمیل» آمده است: «فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَسَلَامًا». اینجا «لولا ما قضیت» است؛ اینجا دایره تشریع است نه دایره تکوین. در دایره تشریع، خدا این را مقرر کرده

۱. تحف العقول: ص ۳۹۶.

۲. نهج البلاغه: نامه ۴۵.

۳. سوره نساء: ۶۹.

که تبهکاران و متمردان را عقاب کند. در کنار این «کتابه العقاب»، «کتابه الرحمة» هم وجود دارد؛ یعنی «وَكُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ»^۱. این کتابت که می فرماید: «لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلهَا بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقَرًّا وَلَا مُقَامًا، لَكِنَّكَ تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ، أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ وَأَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ، قُلْتَ مُبْتَدَأً، وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَكْرِمًا، أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ». این بخش از دعای کمیل، ربط بسیاری به مباحث ما دارد؛ یعنی بخش معرفتی بسیار گسترده ای در این، وجود دارد. این در مقام تشریع است.

خلق و امر: دو ساحت تدبیر الهی

ما می گوئیم خدا یک مقام «خلق» دارد و یک مقام «امر». مقام «خلقش»، مقام تکوین است و یک مقام «امر»؛ «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ». همین آیه ۵۴ سوره «اعراف» که از آن به «آیه سخره» هم تعبیر می شود، می فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ». «خلق»، همان آفرینش است و «استواء علی العرش»، مقام امر و نهی است. «عرش»، کنایه از چیست؟ خدا تخت ندارد؛ بلکه «عرش»، کنایه از حاکمیت خدای متعال و مقام امر و فرمان است. آفرید، اما این آفرینش را رها نکرد؛ بلکه بعد از آفرینش، آفریده را تدبیر کرد؛ لذا می فرماید: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ». این «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» در حقیقت، اختصار همان «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» است و گفتیم عرش، کنایه از مرکزیت حاکمیت است. ما خودمان در فارسی هم به مرکز کشور «پایتخت» می گوئیم و تخت را کنایه از فرمانروایی و حاکمیت می دانیم. گفتیم که عرش، کرسی و قلم، کنایه اند. کرسی، گستره، اقلیم و حدود حاکمیت را مد نظر دارد «وَبِيعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲؛ یعنی گستره حاکمیت او محدود به ارض و این آسمان و آن آسمان نیست. قلم هم قلم تشریع و وضع است؛ قلم کتابت است.

مبنای مالکیت در اقتصاد اسلامی و نقد دیدگاه سکولار

خلاصه، این رحمتی که در اینجا بحث می کنیم، رحمت مربوط به مقام «امر» است؛ یعنی خدای متعال که خلق را آفرید، در مقام امر و فرمانروایی، چیزهایی را بر خودش تشریع می کند قبل از اینکه بر دیگران تشریع کند. در فقه اقتصادی می گوئیم بین نگاه اقتصاد اسلامی با اقتصادهای غیر اسلامی، اختلافی وجود دارد. زمین از کیست؟ کوه ها از آن کیست؟ دریاها از آن کیست؟ فضا از آن کیست؟ جنگل ها از آن کیست؟ به تعبیر دیگر، منابع طبیعی دست نخورده، قبل از اینکه انسان ها تصرف کنند، مال کیست؟

در نگاه سکولار و نگاه بی دین ها و نگاه الحادی می گویند هر کس آنجا را گرفت، مالک است. مثلاً این سرزمین، ملک مردم است، خب اینها از کجا آورده اند که ملکشان شده؟ مگر این مردم زمین را ساخته اند؟ مگر مردم دریاها را آفریده اند؟ اینها قبل از مردم، وجود داشته. مگر این چشمه ها را مردم آفریده اند؟ از کجا می گوئید ملک مردم است؟ معنا ندارد ملک مردم باشد. بله، می گویند چون سلطه دارند. گفته ایم از اینجا معلوم می شود که اصلاً بنیاد تفکر سکولار مبتنی بر غاصبیت

۱. سوره انعام: ۱۲.

۲. سوره بقره: ۲۵۵.

است. ما فرهنگی در تشیع داریم که خیلی عجیب است و از آن به «غصب خلافت و قدرت» تعبیر می‌کنیم و در روایات ما آمده که کفار، غاصبند. کسانی که بر زمین، مستولی شده‌اند، غاصبند. به چه علت، بر زمین، استیلا پیدا کرده‌اند؟ به چه مجوز می‌گویید این زمین ملک مردم است؟ تنها دلیلش این است که مردم بر آن، مستولی‌اند و این، معنایش این است که استیلا مساوی با حقانیت است و قدرت، مساوی با حق. لذا گفته‌ایم در نظام سکولاریسمی یا هر نظام غیرالهی، ناچارید به اینجا برسید که بگویید «حق مساوی با چی با قدرت» است؛ یعنی هرکس غصب کرد، حق با اوست چون توانسته بر چیزی مستولی شود. این حرف واقعاً عجیبی است که نشان می‌دهد تفکر شیعی ما چقدر اصیل است و با مخّ و ریشه دین، ارتباط دارد.

ما در نظام دینی خودمان چه می‌گوییم؟ می‌گوییم زمین ملک خداست: «لَهُ الْمُلْكُ»^۱؛ «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ و «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳. دلیل هم دارد و آن، اینکه خودش آفریننده است و این یک قاعده است که هرکس چیزی آفرید، به دلیل آفرینش آن، مالکش می‌شود. این یک قاعده عقلانی است و عقلا هم قبول دارند. اگر کسی یک اثر هنری را آفریده و دیگری بر آن، دست بگذارد، مال او می‌شود؟ عقلا این را قبول دارند که کسی یک اثر هنری را آفریده و دیگری از راه می‌رسد و بگوید تو نباید می‌آفریدی، اما من که قدرت دارم، آن را از تو می‌گیرم و از آن، بهره‌برداری می‌کنم. عقلا این را می‌پسندند؟ نمی‌پسندند و می‌گویند این اثر را او آفریده. آفریننده و مالکش اوست؛ تو هم حق نداری بدون اجازه او در آن، تصرف کنی.

همین اصل عقلانی، مبنای مالکیت خداست و ما گفته‌ایم هر جا عقلای اول من الاولین و آخرین، بر مسأله‌ای، اتحاد و توافق داشتند، کشف می‌کند از اینکه حاکم به این مطلب، عقلشان است؛ یعنی حاکم به آن، «ما به الاشتراکشان» است که عقل باشد. لذا خدا ابتدا برای خودش تشریع مالکیت می‌کند.

پرسشگر: نیاز خدا عقل است؛ یعنی خدا سند و بی‌نیاز است. می‌گوید: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» و «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یک اعتراف از عقل می‌خواهد بگیرد.

معظم‌له: چه عقل اعتراف کند چه نکند، او مالک است. یک اختلاف فقهی بین مثل ما و مثل استادمان، سید الفقهاء، آقای خوئی وجود دارد که ایشان می‌گویند این مالکیت، تکوینی است؛ یعنی چون خدا بر همه چیز، سلطه دارد، پس مالک است. این حرف، درست نیست. درست است که خدا آفرید؛ اما بعداً در مقام تشریع، قانون گذاشت و گفت من مالکم. در قانون من، مالکیت اینجا به من تعلق دارد؛ لذا می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۴. و انفال، همه ثروت‌های طبیعی را شامل می‌شود.

۱. سوره بقره: ۲۴۷؛ سوره انعام: ۷۳؛ سوره فاطر: ۱۳؛ سوره زمر: ۶؛ سوره تغابن: ۱.

۲. سوره بقره: ۱۰۷؛ سوره مائده: ۴۰؛ سوره اعراف: ۱۵۸؛ سوره توبه: ۱۱۶؛ سوره فرقان: ۲؛ سوره زمر: ۴۴؛ سوره زخرف: ۸۵؛ سوره حدید: ۲ و ۵؛ سوره بروج: ۹.

۳. سوره بقره: ۱۱۶؛ سوره نحل: ۵۲؛ سوره حشر: ۲۴.

۴. سوره انفال: ۱.

خلاصه می‌خواهیم بگوییم یک مقام تکوین داریم که «لَهُ الْخَلْقُ» و بعد، یک مقام امر داریم که مقام حاکمیت است و در این مقام، عقاب تشریع می‌کند و درباره این عقوبت می‌فرماید: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ»^۱. این «يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ» فرع «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ» است. چون حاکم است و برای خودش حق عقاب و کیفر، قائل می‌شود. حق کیفر می‌آید و در کنارش حق مغفرت می‌آید و این، مکتوب است و با کتابت می‌آید.

پرسشگر: ...

معظم له: «نقول إنّ العرش كناية عن مركزه الحكومة وعاصمة الحكومة. عاصمة لكن لا تعدّ عاصمة مكانية وإنّما تعدّ عاصمة بمعنى مركز الأمر الذي يصدر منه الأمر. هذا هو العرش الإلهي. ولكن الكرسي عبارة عن سعة دائرة الحكومة وسعتها وحدودها وبساطها وانبساطها». قبلاً گفته‌ایم که کمال الهی اقتضا می‌کند که آنچه وجود الهی را می‌پذیرد، این وجود را به او ببخشد و آنچه قابلیت پذیرش وجود و عنایت الهی را دارد، اگر خدا به او عنایت نکند و آنچه می‌تواند باشد اما خدا نیافریند یا آنچه می‌تواند فیض الهی را بپذیرد و بگیرد اما خدا فیضش را شامل حال او نکند، این یا از عجز، نشأت می‌گیرد یا بخل درحالی‌که نه بخل، شأن خدای متعال است و بخل بر ذات او محال است، نه عجز، شأن اوست و بر ذات او محال است. پس چون خدا نه عاجز است و نه بخیل، هر چیزی که بتواند آن فیض عام الهی را بپذیرد، خداوند متعال فیضش را شامل حال او می‌کند. لذا گفتیم رحمانیت الهی، منبع فیض عام الهی است که شامل هرکس، هر چیز و هر موجودی می‌گردد که قابلیت پذیرش این وجود و کمال را داشته باشد. بخشش برای خدای متعال، ذاتی است.

پرسشگر: ...

معظم له: بحث امر را به این علت آوردیم که می‌خواستیم کتابت را تفسیر کنیم. خواستیم بگوییم یک رحمت، ذاتی است و نیاز به کتابت ندارد. این همان رحمتی است که خدای متعال می‌بخشد، افاضه می‌کند و فیض وجود را بر همه می‌گستراند. این نیاز به کتابت ندارد و ذات اقدس حق متعال چون جواد، کریم و فیاض است، هرچه که قابلیت پذیرش فیض داشته باشد، فیض از خدا بر او سرازیر می‌شود. اما بعد از آنکه آنچه را می‌تواند آفریده شود، آفرید، نوبت به مقام امر می‌رسد و در این مقام، خدای متعال در مقام تشریع، یک سری مسائل را بر خود، تشریع می‌کند و یکی از تشریعات الهی، همین است که «وَلَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَا نِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَسَلَامًا». این مقام حکم است؛ مقام امر است؛ مقام فرمان است. «لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ، وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَا نِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقْرَأٌ وَلَا مُقَامًا». وقتی حاکمیت هست، حاکم باید عدل را اجرا کند و حاکمیت عدل نباید بین خبیث و طیب، بین صالح و طالح، برابری قائل شود. در مقام حاکمیت باید به عنوان حاکم، قوانین عدل را در حکومت خودش تشریع کند و یکی از مقامات حاکمیت عدل، این است که بگوید «معاندين يعاقبون و صالحين يثابون»، بعد هم «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ». این «لَا يَسْتَوُونَ» مقام حاکمیت الهی است و نمی‌شود خدا فاسق و مؤمن را یکسان بشمارد.

پرسشگر: دلیل فرمایش شما چیست؟

معظم له: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۱؟ دعاهم الله ليتدبروا، ولكن ما تدبروا. هرچه الآن عرض می کنیم، ذوقی و ناشی از آن نیست که بر اساس ذوقیات و سلیقه خودمان به هم بافتیم. این چیزی جز تدبر در آیات قرآن و روایاتی که آیات را تفسیر می کنند، نیست. ما چیزی فراتر از آنچه در قرآن و روایات ما آمده، نداریم و نیست؛ اما هرچه هست نیز همین است.

در قریب به ۶۰ سالی که در این مسائل، غور می کنیم، «خارج و داخل» را دیده ایم و از همان اوایل طلبگی، زمانی بود که هر کتابی به بازار می آمد، باید می خواندیم. «خارج و داخل» را دیده ایم و در خارج هم با اساتید دانشگاه ها بحث کرده ایم؛ به دانشگاه هایشان رفته ایم و در کلاس نشسته ایم، اما هیچ حرف درستی نشنیدیم که در کتاب و روایات ما نباشد و بهتر از آن باشد. این را با تمام وجود، درک کرده ایم و ادعا و تبلیغات نیست. اینکه در فرمایش هست: «شَرِّقًا وَغَرِّبًا فَلَا تَجِدَنَّ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲ را واقعاً با تمام وجودمان درک کرده ایم. ما مطالب بسیاری در قرآن و روایت داریم؛ اما باید پای قرآن و روایت نشست و ارزش اینها را دانست و از خود، چیزی بر آنها نیفزاید. وقتی می خواهیم به سراغ قرآن و روایت برویم، باید با ذهن مجرد برویم نه با ذهن برگرفته از جای دیگر که موجب شود بر آنها بیفزاییم. به قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَنْ يَضَعَ الْكِتَابَ أَمَامَهُ» نه اینکه خودش «أَمَامَ الْكِتَابِ» باشد و کتاب را دنبال خودش ببرد. امیدواریم خدا توفیق دهد که بتوانیم به فهم قرآن و سنت، موفق شویم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. «آیا آنها در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟!» [سوره محمد صلی الله علیه و آله: ۲۴].

۲. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ، ح ۳.